

آسیب شناسی ترویج و تبلیغ اندیشه شیعی در افغانستان

سید غلام حسین حسینی بلخابی*

مفید

آسیب شناسی ترویج و تبلیغ اندیشه شیعی در افغانستان

ترویج مذهب تشیع در سرزمین افغانستان هم زمان با ظهور اسلام در دهه چهارم قرن اول هجری، انجام گرفته است. جعده بن هبیره مخزومی که خواهرزاده حضرت علی(ع) بود در سال ۳۷ هجری - بعد از جنگ صفین - والی خراسان تعیین گردید. در اثر تلاش او مردم غور^۱ به اسلام گرویدند و نیز به امامت حضرت علی(ع) ایمان آوردند.^۲

حضرت یحیی بن زید، پس از شهادت پدرش در کوفه، وارد بلخ شد و به تبلیغ اندیشه های شیعی پرداخت تا زمانی که دستگیر و در مرو زندانی گردید. بعد از رهایی در نیشابور، سرخس، هرات، بادغیس، فاریاب به فعالیت پرداخت و سرانجام در شعبان سال ۱۲۵ هـ ق در جوزجان^۳ به شهادت رسید.^۴

حسن بن علی خزاعی کوفی، مشهور به دعبل خزاعی شاعر مشهور شیعی، بین سالهای ۱۷۳-۱۷۵ هجری در سمنگان و تخارستان والی بود.^۵ وی در مرو به حضور امام رضا(ع) رسید و قصیده معروف خود را قرائت کرد.^۶ سفر امام رضا(ع) به مرو، اقامت هیجده ماهه ایشان در آن جا و نیز هجرت تعدادی از علویان در این مقطع و بعد از آن به خراسان باعث ترویج مذهب تشیع شد و اندیشه شیعی در این خطه ریشه دوانید.

در پیدایش و سپس توسعه و عمق یافتن مذهب تشیع در سرزمین افغانستان امروزی و خراسان قدیم سه عامل مهم تبلیغی را می توان شناسایی کرد که از اهمیت فراوان برخوردار است:

* فارغ التحصیل دوره کارشناسی

الف - شیعه بودن مجاهدین فاتح و اعراب اسکان داده شده:

مجاهدین و جنگجویان مسلمانی که از شبه جزیره العرب و بین النهرین به افغانستان اعزام می شدند - از فرماندهی تا افراد عادی - دارای گرایشات مذهبی بودند. تعدادی به مسأله خلافت و تصمیم گیری در سقیفه بنی ساعده اعتقاد داشتند و خلافت را یک امر انتخابی می دانستند. جمعی دیگر خلافت را انتصاب از جانب خداوند دانسته و به علی (ع) به عنوان خلیفه بلا فصل پیامبر (ص) ایمان داشتند. اقوام وابسته به «عدنان» بیشتر به گروه اول مربوط می شدند و اقوام قحطانی بیشتر به گروه دوم مربوط می گردیدند. موالی نیز اکثراً به دسته دوم گرایش داشتند.

از سال سی هجری فتوحات مسلمانان در خراسان آغاز شد و آنان به ترتیب شهرهای نیشابور، سرخس، پوشنگ، هرات، مرو، بادغیس، طالقان، فاریاب، جوزجان، بلخ و... را فتح نمودند. در میان فاتحین، هم از تیره های عدنانی و هم از تیره های قحطانی و هم از موالی وجود داشتند. در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی (ع)، جعده به عنوان حاکم خراسان منصوب شد، امرای غور مسلمان شدند. پس از جعده بن هبیره، عبدالرحمان بن ابری خزاعی از جانب علی (ع) به امارت خراسان منصوب گردید.^۷

هنگامی که معاویه بن ابی سفیان به قدرت رسید به تمام ولایات دستور داد تا مردم در خطبه های نماز بر علی (ع) لعن کنند. تنها مردمی که لعن علی (ع) نکردند، ساکنان غور بودند. معاویه کینه آنان را به دل گرفت و در سال ۴۷ ه. ق به اتهام مرتد شدن مردم غور سپاهی به فرماندهی حکم بن عمرو به سوی غور گسیل داشت.^۸ چه در زمان خلفای اموی و چه در زمان خلفای عباسی، سپاهیان اعزامی عرب گرایشات مذهبی داشتند و هر یک به تبلیغ و ترویج مذهب خود در سرزمینهای مفتوحه می پرداختند. گاهی شیعیان سمت فرماندهی و امارت داشتند مانند جعده و عبدالرحمان که منصوب از جانب علی (ع) بودند.

ماهوی سوری، مرزبان مرو، در سال ۳۶ ه. ق به حضور امیرالمؤمنین علی (ع) رسید و ایمان آورد و نامه مأموریت اخذ نمود تا مالیات مرو را بگیرد.^۹ عبدالرحمان بن محمد بن اشعث که شیعه بود از جانب حجاج بن یوسف ثقفی مأمور فتح سیستان و کابل گردید.^{۱۰} آمار سرریزانی که از سال ۸۶ تا ۹۶ ه. ق به خراسان اعزام شدند چنین است: از اهل بصره، نه هزار، از بکر، هفت هزار، از بنی تمیم، ده هزار، از قبیله ازد، ده هزار، از عبدالقیس

چهارهزار، از مردم کوفه، هفت هزار، موالی عجم، هفت هزار.^{۱۱} مردم خراسان دست به شورش می زدند و برای حفظ سرزمین های مفتوحه نیاز به سربازان بیشتری بود. تأمین سرباز و گسیل آن ها به خراسان به سبب دوری از شام بسیار مشکل بود. برای حل این مشکل در سال ۴۹ هـ.ق، پنجاه هزار عسکر به شکل خانه کوچ در جنوب آمو (شمال افغانستان) اسکان داده شدند. بیست و پنج هزار خانوار آن ها از کوفه و بیست و پنج هزار خانوار از بصره بودند.^{۱۲}

ب- هجرت علویان و پیروان آن ها:

سبب و انگیزه مهاجرت علویان و پیروان آن ها به خطه خراسان به دو بخش تقسیم می شود:

۱- مبارزین و انقلابیون علوی همواره تحت کنترل، تعقیب، شکنجه و با خطر مرگ مواجه بودند. از سوی دیگر، هر انقلابی نیاز به حمایت و پشتیبانی مردم دارد. خراسان به طور نسبی از کنترل حکام اموی و عباسی به دور بود و آن ها تسلط کامل به این دیار نداشتند. همچنین در خراسان شیعیانی حضور داشتند که از انقلابیون حمایت می کردند. هنگامی که حضرت یحیی بن زید در خانه حریش بن عمرو در بلخ به سر می برد، عقیل بن معقل به دستور نصر بن سیار خواست یحیی را دستگیر کند. عقیل، حریش را دستگیر نمود تا محل زندگی یحیی را نشان دهد ولی او افشاء نکرد. ششصد تازیانه به او زد باز هم افشاء نکرد. تهدید به قتل نمود تا آن که پسرش بنام قریش ترسید و محل زندگی یحیی را نشان داد.^{۱۳} وقتی یحیی از زندان آزاد شد و زنجیر پا و دست هایش شکسته شد، برای خرید آن رقابت شدید گردید. سرانجام شیعیان توافق کردند که آن را مشترکا از آهنگر بخرند و سپس قطعات آن را برای انگشتران خود نگین ساختند.^{۱۴}

یحیی همراه ۱۲۰ نفر از یارانش به نیشابور حمله کردند و طوس را تصرف نمودند. عامل نیشابور عمرو بن زراره فرار نمود. او را تعقیب کردند و به قتل رساندند.^{۱۵} گفته اند که عمرو ده هزار نیروی جنگی داشت و چون قلب آن ها با یحیی بود مقاومت نکردند و یحیی پیروز شد.

بعد از سقوط امویان در خراسان، بدن یحیی از دار پایین آورده شد و با مراسم با شکوهی بخاک سپرده شد و مردم خراسان به مدت یک هفته عزاداری کردند. در آن سال هرچه پسر به دنیا آمد نامش را زید و یا یحیی گذاشتند و همگان جامه های سیاه پوشیدند.^{۱۶}

عباسیان اطلاع دقیقی از مردم خراسان داشتند و می دانستند که تشیع در این سرزمین ریشه دارد. محمد بن علی بن عبدالله بن عبدالمطلب به دعایش می گوید: «مردم کوفه، شیعه و طرفدار علی، اهالی بصره، جانبدار عثمان، اهالی جزیره از خوارج و ساکنان شام دل درگرو اموی ها دارند، باشندگان مکه و مدینه هوادار ابوبکر و عمر هستند، اما بر شما باد خراسان، در آن جا سینه های پاک، قلوب بی آلایش که در آن گرایش های متعدد و فرقه بازی و فساد جای نگرفته است، فراوان است.»^{۱۷}

عباسیان با چنین تحلیلی که داشتند، ابومسلم را به این دیار فرستادند تا با شعار «الرضی من آل محمد (ص)» خود را شیعه وانمود کنند. ابومسلم در خراسان از خونخواهی حضرت یحیی سخن می گفت و فرایض دینی را طبق مذهب تشیع انجام می داد. خراسانیان تصور کردند که نهضت ابومسلم به طرفداری از خاندان پیغمبر که ائمه معصومین علیهم السلام هستند می باشد و هرگز فکر نمی کردند که مراد از «الرضی من آل محمد (ص)» عباسیان باشد. امرای غور که شیعه بودند به کمک ابومسلم شتافتند و نیروی رزمی فرستادند.^{۱۸} شیعیان سایر مناطق خراسان، ابومسلم را یاری کردند.

خراسانیان وقتی که فهمیدند ابومسلم دروغ می گفته و برای عباسیان قیام کرده بوده علیه او قیام کردند. یکی از این قیام کنندگان شریک بن شیخ مهبری در بخارا است که در سال ۱۳۳ هجری با سی هزار لشکر به طرفداری آل علی (ع) علیه خلافت عباسیان قیام کرد. ابومسلم، زید بن صالح خزاعی را به جنگ او فرستاد و سرانجام شریک به شهادت رسید.^{۱۹} انگیزه قیام او در کتاب تاریخ بخارا چنین نوشته شده است: «مردی بود از عرب به بخارا باشیده و مرد مبارز بود و مذهب شیعه داشتی، و مردم را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و گفتی: «ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج عباس نمی باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه پیغامبر بود.» خلقی عظیم به وی گرد آمدند و امیر بخارا، عبدالجبار بن شعیب بود و با وی بیعت کرد.

و امیرخوارزم، عبدالملک بن هرثمه با وی بیعت کرد. و اتفاق کردند و امیر برزم، مخلد بن حسین با وی بیعت کرد و پذیرفتند که این دعوت آشکار کنیم و هرکس که پیش آید با او حرب کنیم.^{۲۰}

عبدالله مأمون خلیفه عباسی، در مرو از جانب شیعیان احساس خطر می کند او با شورش های علویان و خراسانیان هوادار آنان مواجه است. او برای استوار ساختن پایه های حکومت خویش، امام رضا(ع) را به مرو دعوت می کند و مقام ولیعهدی را به او می دهد و به نامش سکه می زند و نامش را در خطبه ها می خوانند تا شیعیان خراسان از رژیم او پشتیبانی نمایند.

آقای حبیبی مورخ دانشمند افغانی می نویسد: «برای این که جلب رضای طرفداران آل علی(رض) را کرده، و از شورشهای پی در پی جلوگیری نموده باشد، حضرت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را که از نخبه خاندان رسالت بود، ولی عهد و خلیفه مسلمانان بعد از درگذشت خود معین کرد، و از مردم برای او بنام «الرضی من آل محمد ص» بیعت گرفت، و شعار سیاه لباس را به جامه های سبز تبدیل کرد.»^{۲۱}

۲- افرادی که به سبب نا امنی و برای حفظ جان خود می خواستند از قلمرو حاکمیت مطلقه حکومت رهایی یابند به سوی خراسان رو می آوردند تا زنده بمانند و از خطر رهیده باشند. اگر کسی از حیث نسب به آل رسول(ص) می رسید و یا تنها به علی(ع) نسبت داشت و یا محبت آنان را در دل داشت در زمان حکومت اموی ها با مشکلات فزاینده ای مواجه می شد. آقای حبیبی نوشته است: «در عصر امویان، تمام افراد آل رسول(ص) و حتی علویانی که از بقایای اولاد فاطمه(رض) نبودند، آن قدر مورد مصائب و محن و تعقیب و مرگ و زجر و حبس قرار گرفتند، که ناچار از آن مظالم، به گوشه های دور دست کشور اسلامی گریختند، و چون در خراسان شیعیان آل نبوت موجود بودند، اکثر امامان و افراد گزیده دودمان حضرت علی و عباس به خراسان پناه می آوردند.»^{۲۲}

ج- استبداد و ناسیونالیسم:

در عصر خلافت خلیفه دوم، استبداد و عصیبت های قومی و تبعیض تهداب گذاری شد. عرب بر عجم، قریش بر غیرقریش، مهاجر و انصار رجحان داده شد. دیوانی تهیه

نمودند تا از بیت المال برای افرادی حقوق پرداخت شود. میزان پرداخت، وابسته به قومیت و انتساب فرد و جایگاه اجتماعی بود. میزان نیاز فرد لحاظ نمی شد. غنایم فراوان و توزیع آن به دور از رعایت عدالت، طبقه اشراف را به وجود آورد و نابسامانی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را فراهم کرد.

در عصر خلافت عثمان این روند رشد چمشگیری پیدا کرد. به مجرد ترور شدن عمر، پسرش چندین بی گناه را به جرم ایرانی بودن به قتل رسانید که از آن جمله هرمزان بود. عثمان او را تحت حمایت قرار داد و اعتراض علی(ع) راه به جایی نبرد. خلیفه دستور داد تا دیه مقتولین از بیت المال پرداخت شود. حکم بن عاص، تبعید شده پیغمبر(ص) را به مدینه بازگردانید. دخترش را به مروان بن حکم داد و تمام قدرت خلافت و اموال بیت المال را در اختیار مروان که پسر عمو و دامادش بود قرار داد. تمامی کارگزاران را عزل نمود و اموی ها را بجای آنان گمارد!

معاویه بن ابی سفیان، امپراتوری اموی را به وجود آورد و حکومت موروثی را بنیاد نهاد. او با جعل حدیث و بدعت گذاری، همه ارزش های اسلامی را به چالش گرفت. بعد از او بوزینه های اموی و مروانی با تکیه بر استبداد و ناسیونالیسم طی طریق می کردند.

خراسانی ها که از تبعیض طبقاتی ساسانی ها به ستوه آمده بودند و فریفته عدالت اسلامی شده بودند، در انتظار تحقق آرزوهای خود بودند. اما آرزوهای خود را نقش بر آب دیدند. وقتی مردم خراسان دیدند اموی ها اساس کار خود را بر تعصب عربیت و سیاست نژادی گذاشته و بر دیگران تحقیر و شکنجه روا می دارند و از جانب دیگر حضرت علی(ع) و فرزندان و پیروانش، همه اقوام را یکسان می بینند، به عدالت رفتار می کنند و با ظلم و ستم می ستیزند. طبیعی است که با خاندان علی نزدیک شوند و با بنی امیه دشمنی ورزند. زمانی که شعله های جنگ بین مضر و ربیعہ در خراسان برافروخته شد، خراسانیان جانب ربیعہ را گرفتند و یا وقتی که نزاع بنی عباس با بنی امیه بالا گرفت، جانب بنی عباس را گرفتند.

میر غلام محمد غبار مورخ افغانی می نویسد: «... در حالیکه آن ها می شنیدند که عرب و اسلام مروج مساوات عمومی است، افسر و افراد در یک خوان نان می خوردند و در یک صف نماز می خوانند، و غلامان به افسری می رسند.»^{۲۲} هنگامی که مردم خراسان مساوات

اسلام را شنیده و به این دین گرویده بودند و در عمل خلافت آن را می دیدند، بطور طبیعی عکس العمل نشان می دادند. « عهد اموی (به استثنای دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز) به اساس عصبیت عربی و نژادی، سایر ملل تابعه را توهین و از حقوق و مساوات محروم می کرد. فتوحات بزرگ، دولت اموی را خشن و متکبر، و ثروت بی پایان، عیاش و تجملی ساخت، انحراف از قانون اسلامی بعمل آمد و ... »^{۲۴} حکومت اموی و مروانی به عصبیت قومی و برتری نژادی و دشمنی با آل علی (ع) استوار بود. عباسیان با شعار دادن علیه اموی ها و مروانی ها و واتمودن محبت به علویان، توانستند حمایت خراسانیان را جلب کنند و با قدرت آن ها، رژیم اموی را سرنگون نمایند. بار دیگر تاریخ تکرار شد و این بار، خلیفه محمد امین با تکیه به نژادگرایی و برتری عربیت در یکسو، عبدالله مأمون با تکیه به خراسانیان و مطرح نمودن شعارهای شیعی توانست حمایت ذوالیمینین و ذوالریاستین را کسب نموده و رژیم برادرش را سرنگون کند.

معاویه مردم غور را مرتد خواند و با گسیل نیرو آنان را قتل عام کرد. بار دیگر در زمان عباسیان سلطان محمود غزنوی به مردم غور نسبت ارتداد داد و در سال ۴۰۱ هـ به این سرزمین یورش برد.^{۲۵} بر خوردی که عباسیان با ابومسلم مروزی داشتند، بار دیگر مأمون با فضل بن سهل همان برخورد را نمود. کینه و دشمنی که امویان با علویان داشتند عباسیان در دشمنی خود با علویان هیچ دست کمی نداشتند. از آنچه گفته آمد نتیجه می گیریم که روحیه خراسانیان با مکتب تشیع همخوانی داشت و علویان که پرچمداران و پاسداران و مبلغان این مذهب بودند در دل مردم این سرزمین جای داشتند. خلفای اموی و عباسی که متادی نژادپرستی، استبداد و ارزش های ارتجاعی بودند، مورد تنفر خراسانی ها قرار داشتند.

تداوم شیعه و تبلیغات شایسته در افغانستان

اگر تبلیغات شایسته و بایسته پرچم به دوشان علوی تبار و رهروان راستین و رسالت به دوشان فرهیخته و ژرف نگر آنان نبود، اثری از تفکر شیعی در این سرزمین به جا نمی ماند. حضور و بقای تشیع، نشانگر ژرفای تبلیغ و ترویج سربازان با نام و یا گمنام

مکتب اهل بیت علیهم السلام است که با جد و جهد و تحمل همه مشکلات، مکتب حق را همچنان نورافشان پایدار نگه داشته اند.

شرایط خفقان و استبدادی توسط خلفای اموی، عباسی، غزنوی، مغولی، تیموری خوارزمشاهیان، سامانیان، بایریها، هوتکی ها، ابدالیها و... درسرزمین افغانستان سایه گسترانید و نام شیعه با کفر و ارتداد همسان گردید و از کشته ها پشته ها ساختند. ولی هرگز موفق به خاموش نمودن این چراغ روشنایی بخش و فروزنده نگردیدند.

محمود و اشرف افغان به مدت هفت سال (۱۱۳۵-۱۱۴۲هـ/ق-۱۷۲۲-۱۷۳۰ میلادی) در اصفهان حکومت کردند و تعصب و جنایات آنان هنوز هم زبازد ایرانیان است! اما تاریخ غم بار شیعیان افغانستان از زمان استیلای میرویس هوتکی در سال ۱۱۲۱هـ/ق درقندهار و سپس عبدالعزیز، محمود، اشرف، حسین^{۲۶} و... وارد مرحله جدیدی گردید ولی آن ها توانستند در همه این فراز و فرودها با همه دشواری ها پنجه نرم کنند و به زندگی سرفرازانه خود تداوم بخشند و هویت مذهبی خویش را پاس دارند.

دشوارترین شرایط زندگی شیعیان افغانستان در زمان حکومت امیر عبدالرحمان خان (۱۲۹۸هـ/ق-۱۸۸۱م) بود که با توافق و حمایت انگلستان به قدرت رسید و تا سال ۱۳۱۹هـ/ق-۱۹۱۰م حکومت کرد تا مرد. او حدود چهل قیام مردمی را بی رحمانه درهم کوبید.^{۲۷} ده سال تمام در هزاره جات با شیعیان درگیر بود و با گرفتن فتوا از علمای اهل سنت جنایت آفرید و تاریخ بشریت را سیاه نمود. به دستور او از سرهای بریده شیعیان «کله متار» ساختند و زنان و مردان و اطفال شیعه را در بازارهای داخل و خارج افغانستان به عنوان برده به فروش رساندند.

زمین های مرغوب و حاصلخیز شیعیان به پشتون ها واگذار شد و صدها هزار نفر شیعه به ایران، هند (پاکستان و هند فعلی) و کشورهای آسیای میانه، مهاجر شدند و تعداد دیگر در مناطق سنی نشین افغانستان به عنوان برده، کشاورز و یا کارگر آواره گردیدند.^{۲۸} به فرمان عبدالرحمان خان، روضه خوانی و برگزاری مراسم عاشورا غیر قانونی اعلام شد.^{۲۹} و در حسینیه ها محراب درست کردند تا به عنوان مسجد مورد بهره برداری قرار گیرد.^{۳۰} به مساجد اهل تشیع، ملای سنی مأموریت یافت نماز پنجگانه را طبق مذهب حنفی برگزار نماید و به شیعیان احکام مذهب حنفی را آموزش دهند!^{۳۱}

اولیوروا افغانستان شناس فرانسوی می گوید: « اقلیت شیعه همیشه از قدرت به دور بوده است. اکثریت آن ها را تحقیر می کند و تا سال ۱۹۶۳ ش / ۱۳۴۲ شمسی عملاً زیر چتر حمایت قانون قرار نداشته اند. تظاهرات خارجی این مذهب ممنوع بوده و حقوق جعفری از سوی دولت شناخته نشده بود. احراز مقامات نظامی و سیاسی به روی شیعیان بسته بود.»^{۲۲}

به دستور عبدالرحمان، سید، کریلایی، ملا، زوار و میر امنیت جانی نداشتند و هر کس را به دست می آوردند به قتل می رساندند و یا زندانی می کردند. روحانیت شیعه همگی به شهادت رسیدند و یا از افغانستان فرار نمودند و تنها دو نفر باقی ماند: ملافیض محمد کاتب و ملافضل ارزگانی.^{۲۳}

فعالیت شیعیان از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ شمسی

در پی قتل محمد نادرخان به دست عبدالخالق هزاره در سال ۱۳۱۲ شمسی، خانواده نادرخان برای جلوگیری از اختلافات درونی و نیز حفظ قدرت خانوادگی، پسر نرزه ساله محمدنادر (محمدظاهر) را به سلطنت برگزیدند اما عموی او «هاشم خان» به عنوان نخست وزیر، اداره کننده واقعی مملکت بود. بعد از هاشم خان، نخست وزیری و قدرت به عموی دیگر ظاهر خان، شاه محمود خان و پس از او به پسر عموی ظاهرخان، سردار محمد داود خان منتقل گردید.

در این سه مرحله، پادشاهی ظاهر خان جنبه سمبلیک و دکوری داشت و از اقتداری برخوردار نبود. در این سه مقطع، برای مردم افغانستان، آزادی وجود نداشت و قدرت مطلقه بدست خانواده نادرخان قرار داشت. شیعیان مورد خشم و تنفر قوه حاکمه قرار می گرفتند. علامه سید اسماعیل بلخی برای تغییر دادن شرایط خفقان، با جمعی از یارانش در اول فروردین سال ۱۳۲۹ شمسی زندانی شدند.^{۲۴} و عالمان دیگری چون آیت الله حجت و... به طور آهسته اما پیوسته در آن وضعیت نابسامان و دشوار برای حفظ تشیع و رهروان و پیوندگانش می کوشیدند.

سرانجام کاسه تحمل و صبر ظاهر شاه لبریز شد و قدرت بی حد و حصر عموها و عموزادگان، او را به ستوه آورد. از جانب دیگر، اوضاع و شرایط سیاسی جهان و افغانستان

تغییر کرده بود. شاه برای دستیابی به قدرت بیشتر و نیز ایجاد رفورم و تحولات سطحی در ساختار حکومت، می خواست آبی به شعله های خشم مردم بریزد و تداوم سلطنت خود را بسترسازی نماید.

ظاهرشاه برای نیل به این اهداف، در ۱۳۴۱/۱۲/۱۷ شمسی، دکتر محمد یوسف را که جزء خانواده سلطنتی نبود به عنوان نخست وزیر انتخاب نمود. کابینه او در ۲۳ اسفند همان سال کارش را آغاز نمود. ^{۳۵} دکتر محمد یوسف در روز هفتم فروردین ۱۳۴۲ هیئت هفت نفری را جهت تهیه پیش نویس قانون اساسی مأمور کرد. ^{۳۶} قانون اساسی جدید را در ۱۳۴۳/۶/۲۸ مجلس شورای ملی تصویب نمود و در ۹ مهرماه ظاهرشاه آن را توشیح کرد. ^{۳۷} در این سال زندانیان سیاسی و از آن جمله علامه بلخی و همفکرانش با سرفرازی آزاد گردیدند.

بلخی بعد از رهایی از زندان در یکی از سخنرانیهایش می گوید: «سی و یک سال مبارزه را با خود گرفتم، پانزده سال به نفی بلد... بالغ بر چهار میلیون شیعیان افغانستان محرومیتی داشتند... دیگر چاره ای نداشتم حرکتی کردم مظلومانه، برای ثبات (استقرار و جا افتادن) قانون تشیع و گرفتن حق به ضرب زور از حلقوم زور... امروز بحمدالله می خواهم به شما خوش خبری بدهم، ارمغان من این است: بالغ بر چهار میلیون شیعه، امروز رسماً آزاد است و تقیه رفت. این محصول چیست؟ مبارزه، زحمت ورنج» ^{۳۸} با تغییر شرایط دامنه تبلیغات علمای شیعه گسترده شد. در شهرهای بزرگ، مدارس دینی ساخته شد و طلاب علوم دینی در آن ها به تحصیل پرداختند (گرچه قبل از آن در روستاها، حوزه هایی فعال شده بود) شیعیان در انتخابات پارلمانی شرکت نموده و به مجلس شورا راه یافتند. راه ورود دانش آموزان و دانشجویان به مدارس و دانشگاه باز شد. موانع استخدام شیعیان به ادارات دولتی برداشته شد. و شیعیان می توانستند در امور شخصیه مطابق مذهب خود عمل نمایند.

گرچه به طور غیر مستقیم نسبت به شیعیان تعصب وجود داشت و مشکلاتی در ادارات و محاکم قضایی و غیره، ایجاد می شد ولی نسبت به خفقان و استبداد گذشته، شرایط بهتری برای شیعیان فراهم گردید.

تشکیل احزاب و فعالیتهای فرهنگی

احزاب چپی وابسته به مسکو (خلق، پرچم) و چین (شعله جاوید)، احزاب ناسیونالیست (افغان ملت، ستم ملی) و احزاب اسلامی با اندیشه های حسن البناء، سیدقطب و ابوالاعلی مودودی، ظهور و بروز یافتند.

قشر تحصیل یافته شیعه، همانند سنی ها به هر سو و سمتی گرایش پیدا کردند. جمعی از بچه های شیعه در حزب شعله جاوید و عده ای در حزب خلق و پرچم عضویت یافته و به فعالیت سیاسی و فرهنگی آغاز نمودند. تعدادی از هزاره ها در شهر کویته پاکستان، تحت نام «تنظیم نسل نوهزاره» به ترویج اندیشه های ناسیونالیستی پرداختند. آن ها دامنه کارشان را به افغانستان، و در بین هزاره های ایرانی شده در خراسان و نیز در بین طلبه های هزاره در نجف اشرف و ... گسترش دادند. این مجموعه از جانب چین و دولت پاکستان حمایت می گردیدند.

روحانیت تشیع در مدارس دینی به تدریس کتب حوزه ای و در مساجد و منابر به بیان احکام، اخلاق و اقامه نماز جماعت می پرداختند. تبلیغات آنان به صورت گفتاری انجام می پذیرفت. تبلیغات نوشتاری و فعالیت نشراتی رونقی نداشت. تشکیل کلاس برای بیان مواضع ایدئولوژیک، نقش اندیشه مارکس، تحلیل سیاسی و نیز جلسات کتابخوانی، تنها در شهرهای کابل، مزار شریف، قندهار و هرات در حال پیدایش و جوانه زدن بود.

اکثریت شیعیان افغانستان مقلد آیت الله سید محسن حکیم بودند. بعد از فوت ایشان، مردم و روحانیت، دو دسته شدند: مقلدین امام خمینی و آیت الله خویی، عده ای از روحانیت که مقلد امام و یا نماینده امام بودند از مرجعیت ایشان تبلیغ می کردند. کتاب «حکومت اسلامی» امام، آثار دکتر شریعتی، ناصر مکارم شیرازی، مطهری و نیز آثار اخوان المسلمین را می خواندند. با جوانان دبیرستانی و دانشگاهی شیعه در ارتباط بودند و با جوانان اهل سنت که وابسته به اخوان المسلمین بودند، تبادل نظر و نزدیکی داشتند.

این مجموعه به «خمینی پارت ها» معروف شده بود. از نگاه اقتصادی فقیر بودند و به سنت های پذیرفته شده مردم کمتر احترام می گذاشتند و سنت شکنی می کردند. در تبلیغ از روش های جدیدتری بهره می بردند. در کنار دروس حوزه ای به تحصیل و یا تدریس فلسفه، اقتصاد اسلامی، تاریخ اسلام، جهان بینی و ... همت می ورزیدند. برای

جوانان دبیرستانی و دانشگاهی جلساتی برگزار می کردند. برای مطالعه به داد و گرفت کتاب، مبادرت می کردند و... اما دسته دیگر بسیار سنتی بودند و بیشتر با اشراف و طبقه حاکمه در ارتباط بودند. از جوانان دانشگاهی و دبیرستانی فاصله می گرفتند و بعضی از کتاب ها را ضاله می خواندند و...

چالش در تبلیغ و ترویج

روحانیت افغانستان با شناخت دشمنان اصلی و خطراتی که آنان را به چالش گرفته بود، بایسته بود تبلیغات هماهنگ و منسجمی علیه دشمنان اسلام و تشیع ساماندهی نمایند. ولی آن ها راه انحرافی را در پیش گرفتند و به مسایل فرعی پرداختند که عبارت بود:

۱- اختلاف در مرجعیت:

از سال ۱۳۴۸ شمسی، نزاع و کشمکش روی مسأله مرجعیت بین روحانیت شروع شد. کدام یک نسبت به دیگری اعلم و عادل است. و کدام یک مترقی و مرتجع است و... این نزاع روحانیت در جلسات سخنرانی و محافل عمومی کشانده شد. مردم نیز در این اختلافات سهیم شدند و رژیم کابل و احزاب چپیی از این آب گل آلود استفاده می کردند و آن را دامن می زدند.

۲- اختلاف قومی و نژادی:

تلاش و فعالیت «تنظیم نسل نوهزاره» در میان حوزه نجف تأثیر گذاشته بود و افرادی به نام «شباب الهزاره» اظهار وجود نموده بودند! کادر نسل نو هزاره «مائوئیست» بودند و ایدئولوژی خود را پنهان می داشتند ولی در ظاهر از محرومیت قومی سخن به میان می آوردند و احساسات عده ای را که مسلمان و شیعه بودند، بر می انگیزتند. آن عده با توجه به دینداری و باورهای مذهبی، تعصبات قومی را نیز پذیرفته بودند. این عناصر مذهبی غافل بودند که پیامبر اسلام (ص) فرموده است:

«من کان فی قلبه حبه من خردل من عصبية بعثه الله یوم القيامة مع اعراب الجاهلیة»^{۳۹}

خداوند کسی را که در ضمیرش به اندازه دانه سپند تعصب داشته باشد، با اعراب جاهلیت محشور می کند.

و نیز فرموده است: «لیس منا من دعا الی عصبیه ولیس مناسن قاتل علی عصبیه ولیس مناسن مات علی عصبیه»^{۴۰} از ما نیست کسی که به تعصب فرامی خواند. از ما نیست کسی که براساس تعصب می رزمد. از ما نیست کسی که با تعصب چشم از جهان فرو می بندد. قرآن مجید، دسته و قبیله ها را سبب شناخت معرفی می کند: «وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا»^{۴۱} و یا ناهمگونی زبان ها و رنگ ها را از نشانه های الهی می داند: «ومن آیاته... و اختلاف السننکم والوانکم»^{۴۲} برای عمق بخشیدن به اختلافات قومی در میان تشیع، در سال های پنجاه، کتابی تحت عنوان «سیدگرای» در کابل پخش شد. این کتاب حاوی مطالبی بود از قبیل: سادات نسبت به هزاره برتری ندارد، خمس متعلق به آن ها نیست! افغانستان اصلاً سید ندارد و اینها ادعای دروغ می کنندو ...

این کتاب توانست اختلاف شدیدی در میان روحانیت و مردم به وجود آورد. موضعگیری تند سادات روحانی و غیرروحانی، علیه این کتاب و طرفدارانش از یکسو، و دفاع روحانیت هزاره و غیر روحانی از سوی دیگر اوضاع متشنجی به بار آورد. گرچه از سادات و از هزاره ها افرادی بودند که این نزاع را ساخته و پرداخته دشمنان اسلام و تشیع می دانستند. در کابل روحانیت و علمای سادات و مبلغ و مقلد امام (ره)، اختلافات بر سر مرجعیت را کنار گذاشته و با ساداتی که مبلغ و مروج و مقلد آیت الله خوبی بودند، صف واحدی تشکیل دادند. همچنین علمای هزاره صف واحدی تشکیل دادند و نبرد تبلیغاتی بر روی منبرها و در کرسی تدریس مدارس دینی و محافل و مجالس دیگر کشانده شد. و این اختلافات از کابل به سایر شهرها و نیز روستاها سرایت کرد!

۳- احداث مدرسه دینی و وکالت از مرجعیت:

در جامعه فقیر و مستضعف شیعی افغانستان، کمبودها بی داد می کند و نیازمندی های مردم بسیار فراوان است. روحانیت در قبال این نیازها مسؤولیت خطیری به دوش دارد. مشکلات بهداشت و درمان، شبهه افکنی دشمنان اسلام و تشیع، نزاع ها و اختلافات مردم و مراجعه آنان به مأمورین رشوه ستان، فقر اقتصادی و گرمی بازار بهره ستانی و ... روحانیت می توانست با کمک و همیاری مردم درمانگاه، و مراکزی برای پاسخگویی به شبهات ایجاد نماید. برای حل مشکلات ذات البینی و اختلافات آن ها تلاش بیشتری صورت می گرفت و مانع مراجعه آن ها به ادارات دولتی می شدند. با ایجاد صندوق های

قرض الحسنه و وام دادن به نیازمندان و تحت پوشش قرار دادن فقرا می توانستند بخشی از مشکلات اقتصادی تهیدستان را حل کنند.

روحانیت بیشتر به گرفتن وکالت از مراجع دینی و ساختن مدارس علوم دینی، همت می ورزیدند. وکالت گرفتن از یک مرجع، سبب می شد که به مراجع دیگر توهین روا دارد و مردم را به تقلید موکل خود فراخواند و در نتیجه وجوهات بیشتری بدست آورد. . . . برای جلب وجوهات شرعیه و جمع آوری زکات مردم، لازم بود که مدرسه علمیه بسازد تا به مردم بقبولانند که یک عالم توانا است و شاگردانی دارد و دیگر این که طلبه های مدرسه خرج دارند و ضرورت دارد که مردم کمک کنند تا هزینه طلبه ها را تأمین نماید.

در روستاهای نزدیک به هم ، چند مدرسه وجود دارد و طلبه زیادی هم ندارد ولی مدرسه جدیدی در نزدیکی آن ساخته می شود. برای موفقیت در ساختن مدرسه باید اختلاف این روستا با روستای دیگر برانگیخته می شد و اختلافات قومی مردم این روستا با روستایی که مدرسه داشت، شعله ور می گردید. من به این کار ندارم که این عمل و روش در فلان کشور دیگر رخ داده است تا توجیه کننده اشتباه روحانیت افغانستان باشد. آن ها بچه های مردم را در مدرسه ها و آن هم در فصل زمستان و تعطیلی کارهای کشاورزی و دامداری جمع می کردند بدون آن که نسبت به درس و تربیت آن ها و نیازمندی های مذهبی مردم و جامعه افغانستان توجه کنند.

هدف از یادآوری این نکته، نفی ضرورت مدرسه علمیه، نفی کمک به این مدارس، نفی خدمات عالمان وارسته و روحانیت متعهد، نفی طلبه های تربیت شده در این مدارس نیست. منظور برقراری نسبت و تناسب بین نیازهای مردم به طلبه و تربیت طلبه و نیز بالا بردن سطح بینش و توانمندی روحانیت است. نه آن که عرضه طلبه چند برابر نیاز باشد و یا از وجود آنان استفاده اقتصادی و موقعیت اجتماعی صورت بگیرد.

شیعیان افغانستان نسبت به مذهب خود بسیار حساس هستند. اگر گفته شود خلوص و تعهد آن ها نسبت به دین و مکتب امام صادق(ع) بی نظیر است، سخن گزافی گفته نشده است. آنان به دستورات عالم دینی متعهدانه توجه می کنند و لذا شایسته است که از احساسات پاک و خلوص آن ها بهره برداری بهینه و درستی صورت بگیرد و به باورها و اعتقادات آن ها، ژرفا و عمق بیشتری داده شود.

عملکرد تبلیغی روحانیت از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۸۰ شمسی

کودتای مارکسیستها در ۵۷/۲/۷ با حمایت و پشتیبانی روس ها، شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی مردم افغانستان را دگرگون نمود. ترویج بی بندوباری و لگام گسیختگی اخلاقی، ستایش لنین و انقلاب اکتبر روسیه، مذهب زدایی، تقسیم اراضی، مصادره اموال مردم و ... در رأس اقدامات کودتاچیان قرار گرفت. علمای شیعه و سنی در مقابل رژیم موضع گرفتند و رژیم نسبت به آن ها حساس شد.

آیت الله سید سرور واعظ از شاگردان برجسته آیت الله خوبی که کتاب «مصباح الاصول» تقریرات درس اصول استاد را نوشته اند و اکنون مورد استفاده طلاب حوزه های شیعه قرار دارد، در کابل دستگیر می شود. علمای شیعه کابل برای رهایی ایشان، پیش نورمحمد تره کی، اولین رئیس جمهور کودتاگران می روند و خواستار آزادی آیت الله واعظ می شوند. تره کی می گوید: ماسه قسم ملا داریم. یک قسم ملای وطن پرست و پشتیبان انقلاب، یک قسم ملایی که به مسجد نماز می خوانند و به سیاست کاری ندارد، ما به این قسم ملا کاری نداریم. یک قسم ملا که علیه انقلاب ما دسیسه می کند. ما با شدت او را سرکوب خواهیم کرد.

در پی تقاضای علما، آیت الله واعظ از زندان آزاد شدند، ولی ایشان با درک و عمل به مسؤولیت دینی خود، دست از مبارزه و افشاگری علیه رژیم بر نمی دارد و چندین مرتبه با این که خطر فرا رویش قرار داشت، علناً مخالفت می کند. رژیم مجدداً ایشان را دستگیر می کند. دستگیری دسته جمعی علما آغاز می شود. خادمان مساجد و افراد متدین رهسپار زندان می شوند و تا اکنون از نحوه شهادت و جنازه آن ها اطلاعی در دست نیست. از علمای شیعه که در شهرها بودند و موفق به فرار شدند، بسیار اندک و انگشت شمارند.

دستگیری علما و اهانت به مقدسات دینی، احساسات مردم را برانگیخت. علمایی که در روستاها بودند و هنوز دستگیر نشده بودند در برافروختن احساسات دینی مردم کوشیدند و پرچم انقلاب را برافراشتند. هنوز هشت ماه از کودتا نگذشته بود که جرقه های مقاومت مسلحانه زده شد.^{۴۳} روستائیان در آغاز، کمونیست های در دسترس خود را اعدام کردند و سپس به مراکز دولتی هجوم بردند. حرکت مردم همانند طوفان بود و در کوتاه ترین مدت همه سرزمین افغانستان را فرا گرفت. در نیمه دوم سال ۱۳۵۸ بیش از ۸۰٪ افغانستان از لوٹ

وجود کودتاجیان پاکسازی شد. در ۵۸/۶/۲۵ تره کی بدست حفیظ الله امین کشته شد و در ۵۸/۱۰/۱۶ برای نجات رژیم کمونیستی، قشون اتحاد جماهیر شوروی از زمین و هوا وارد افغانستان گردید. و با قتل حفیظ الله امین، ببرک کارمل روی صفحه شطرنج آورده شد. روحانیت شیعه در داخل افغانستان، رهبری جنبش را به عهده گرفتند و در خارج از کشور (جمهوری اسلامی ایران) دست به تشکیل احزاب اسلامی زدند. میان مجاهدین داخل افغانستان و احزاب مستقر در ایران هماهنگی ایجاد شد. روحانیت در پیوند داخل و خارج نقش عمده داشتند.

صد و بیست هزار نیروی تا به دندان مسلح روسیه در مقابل مقاومت مجاهدین، فرار را برقرار ترجیح دادند و این طلسم شکست ناپذیر برای اولین مرتبه در تاریخ، توسط مجاهدین مسلمان افغانستان شکسته شد. آخرین سربازانش در ۶۷/۱۱/۲۶ با ذلت از افغانستان رانده شدند.

جنبش تشیع، پیوند تنگاتنگ و ناگسستی با روحانیت داشت. این نهضت با چالشهایی که آن را بر می شماریم مواجه گردید:

۱- چالش التقاط:

تعدادی از نیروهای جوان روحانی و غیر روحانی، در جمهوری اسلامی ایران، تحت تأثیر اندیشه های مسعود رجوی و دکتر پیمان قرار گرفتند. آنان با تشکیل «کانون مهاجر»^{۴۴} و «سازمان مجاهدین خلق افغانستان»^{۴۵} به فعالیت فرهنگی و نظامی دست یازیدند.

۲- ناسیونالیسم:

پرچمدار و مروج اندیشه های ناسیونالیستی در آغاز «تنظیم نسل نوهزاره» در شهر کویته پاکستان بود. در واپسین زمان ها، دسته ها و گروه های دیگری به ترویج این اندیشه پرداختند. اعضای «حزب شعله جاوید»، «خلق»، «پرچم» و «عصر عدالتیها»^{۴۶} به این مجموعه پیوستند. رژیم کابل وزارت به نام «وزارت اقوام و قبایل» به راه انداخت. از طریق این وزارت، مجاهدین جذب می شدند و نیز بین اقوام اختلاف افکنی می کرد.

این وزارت برای قوم هزاره «شورای ملیت هزاره» را در راستای اهداف پلید خود به وجود آورد.

۳- جنگ داخلی:

از سال ۱۳۵۹ش جنگ میان احزاب سنتی شیعه از یکسو و احزاب به اصطلاح خط امامی از سوی دیگر شروع شد! بعد از تضعیف و به حاشیه قرار گرفتن احزاب سنتی، جنگ میان احزاب فاتح آغاز گردید. تشکیل «حزب وحدت اسلامی» در ۱۳۶۸/۴/۲۷^{۴۷} توانست برای مدتی، جنگ های داخلی را مهار کند ولی با نفوذ دسته های التقاط و ناسیونالیسم و تأثیر عوامل دیگری از قبیل جذب نیروهای خلق، پرچم وشعله جاوید و راه یابی آن ها در کادر رهبری حزب وحدت، انشعابات و جنگ ها مجدداً در بین گروه های شیعه شروع شد. بعد از فروپاشی رژیم دکتر نجیب الله، در تاریخ ۷۱/۲/۸ مجاهدین اهل سنت از پاکستان وارد کابل شدند و نیروهای شیعی نیز بطور غیر رسمی از مناطق هزاره جات وارد کابل گردیدند. جمعی از شیعیان به کابینه مجاهدین پیوستند و جمعی دیگر خواستار سهم بیشتری در کابینه شدند. عده ای از شیعیان به طرفداری از دولت وعده دیگر با مخالفین دولت هم پیمان شدند و جنگ هایی در کابل و سایر مناطق افغانستان شعله ور گردید.

روحانیت شیعه در تمامی این دسته ها و گروه ها و جنگ ها شرکت فعال داشتند. اگر صحبت از انحرافات فکری به میان می آید و اگر از جنگ های داخلی و یا اتحاد با جمعی از احزاب سنی و یا جنگ با دسته دیگری از اهل سنت مطرح می شود، در همه این تحولات مثبت و منفی، روحانیت شیعه حضور و نقش بارزی داشته اند که قابل کتمان و یا پرده پوشی نیست. روحانی شیعه، توسط روحانی دیگر به قتل می رسید و یا مجبور به فرار می گردید، و همچنین افراد وابسته به حزبی در منطقه حاکمیت حزب دیگر، امنیت جانی و مالی نداشتند! اختلافات داخلی سنی ها و شیعه ها و عدم توافق بر سر یک حکومت فراگیر و نیرومند و نیز مداخلات خارجی ها منجر به سقوط دولت آقای ربانی در کابل گردید و طالبان با حمایت پاکستان توانستند بر بیش از ۹۰٪ افغانستان تسلط فیزیکی پیداکنند. اکثر رهبران سنی و شیعه به خارج از افغانستان فرار نمودند.

وقتی که طالبان، شهر مزار شریف را در ۱۳۷۷/۵/۱۷ اشغال نمودند؛ ملانیاژی استاندار طالبان اعلام کرد: «شیعیان مزار سه راه بیشتر ندارند؛ یا سنی شوند یا به کشور ایران بروند و یا کشته خواهند شد.»^{۴۸} طالبان در مزار شریف، بامیان و یکاولنگ شیعه کشی به راه

انداختند و هر که را که می دیدند و یا به دست می آوردند به رگبار می بستند. در شهر مزار آن ها بی خبر و ناگهانی به سوی هر کسی که می دیدند، شلیک می کردند و هیچ فرقی بین زنان، مردان و کودکان نمی گذاشتند. خیابان ها مملو از اجساد و مردگان شده و خون همه جا را فرا گرفته بود. مردم تا ۶ روز حق نداشتند اجساد نزدیکان شان را دفن کنند. سگ ها با خوردن گوشت انسان مست شده و بوی تعفن غیرقابل تحمل گشته بود.^{۴۹}

از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ شمسی

رهبران شیعه بطور آهسته و مخفیانه پس از رهبران اهل سنت با غرب ارتباط برقرار نمودند و به تاریخ ۸۰/۹/۶ به اجلاس «بن» شرکت کردند و در تاریخ ۸۰/۹/۱۴ در یک ائتلاف با غرب زدگان افغانستانی به توافق رسیده و توافقات اجلاس را امضاء نمودند.

بعد از شکست طالبان و به قدرت رسیدن رژیم غربی در افغانستان، غربی ها می کوشند تا مجاهدین و اسلام را بدنام کنند و سمت و سوی دولت و مردم را به سکولاریسم سوق دهند. آن ها بیش از ۶۰ فرستنده رادیویی، بیش از ده فرستنده تلویزیونی در داخل افغانستان راه اندازی کرده اند. مجلات، روزنامه ها، هفته نامه ها، ماهنامه ها و گاهنامه ها با هزینه آنان به چاپ می رسد و به صورت گسترده پخش می شود. مؤسسات خارجی (انجوها) بی بند و باری و فساد را ترویج و تبلیغ می کنند. دختران و پسران جوان مسلمانی که به خواست آن جی او ها عمل کنند به کار گرفته می شوند و حقوق قابل توجهی دریافت می کنند... مسیحیت به تبلیغات دامنه داری دست یازیده و موفقیت هایی نیز داشته است.

تعدادی از روحانیت شیعه به ادارات دولتی جذب و هضم شده اند. تعدادی در نشرات کذایی قلم می زنند و عده ای در پارلمان و یا در احزاب در جستجوی هزینه زندگی هستند آن هایی که تلاش می کنند بسیار اندک اند و نشرات و سخنرانی های شان محدود است چون زمینه های کاری از آن ها سلب گردیده است. تعداد دیگر از روحانیت در حوزات علمیه ایران و افغانستان ایام می گذرانند و یا در مساجد و روستاها فعالیت سنتی دارند. در صورت ساماندهی روحانیت و تهیه هزینه می توان از فرصت استفاده بهیته نمود. فرستنده رادیویی و تلویزیونی راه انداخت و نشرات با کیفیت و کمیت منتشر کرد.

ماخذ مقاله :

۱- **حدود العالم** (مؤلف ناشناخته) ترجمه میرحسین شاه، ناشر دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲، ص. ۳۱۸ و نیز رجوع شود به کتاب اشکال العالم، ابوالقاسم احمد بن جیهانی، ترجمه عبدالسلام کاتب، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول زمستان ۱۳۶۸، ص. ۱۶۹، اکنون «غور» نام یکی از استان های افغانستان است که در جنوب هرات قرار دارد.

۲- **طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام**، قاضی متهاج سراج جوزجانی، دو جلد در یک مجلد، دنیای کتاب، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص. ۳۲۰، جلد ۱، ر.ک. روضه الصفا، میخواند، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۳، ص. ۵-۵۹۴

۳- **جوزجان در شمال افغانستان**، بین بلخ و فاریاب قرار دارد. استان جوزجان در زمان حاکمیت کمونیستها به استان جوزجان به مرکزیت «شبرغان» و استان «سرپل» به مرکزیت سرپل جدا گردید. محل شهادت و قبر حضرت یحیی در شمال شرق شهر سرپل واقع است. آیت الله سید محمد علی عالمی بلخابی تصمیم به تجدید ساختمان حرم آن حضرت گرفته و مورد پشتیبانی اقتصادی رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای نیز قرار گرفته است.

۴- **تاریخ یعقوبی**، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی، جلد ۱، ص. ۳۰۶، ر.ک. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی و ...

۵- **تاریخ افغانستان بعد از اسلام**، عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص. ۸۱۵.

۶- **شرح زندگی موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا (ع)**، احمد مغنیه، ترجمه سید جعفر غضبان، چاپ اول ۱۳۳۸ تهران، ص. ۳-۱۴۱.

۷- **تاریخ افغانستان بعد از اسلام**، ص. ۱۵۳

۸- **تشیع در خراسان عهد تیموریان**، عبدالمجید ناصر داوودی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول ۱۳۷۸.

مفید

- ۹- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص، ۱۲۸.
- ۱۰- همان، ص، ۲۰۲.
- ۱۱- همان، ص، ۱۶۷.
- ۱۲- همان، ص، ۱۶۷ افغانستان در مسیر تاریخ، میرغلام محمد غبار، پیام مهاجر، چاپ دوم، قم، ۱۳۵۹، ج ۱، ص، ۷۰.
- ۱۳- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص، ۱۸۶.
- ۱۴- تشیع در خراسان عهد تیموریان، ص، ۵۳.
- ۱۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص، ۳۰۶.
- ۱۶- تشیع در خراسان عهد تیموریان، ص، ۵۴.
- ۱۷- همان مدرک، ص، ۵۶.
- ۱۸- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص، ۲۵۷.
- ۱۹- همان مدرک، ص، ۲۷۳.
- ۲۰- تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۵، قم، ص، ۱۷۵.
- ۲۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص، ۲-۳۷۱.
- ۲۲- همان مدرک، ص، ۹-۸۶۸.
- ۲۳- افغانستان در مسیر تاریخ، میرغلام محمد غبار، پیام مهاجر، چاپ دوم، قم، ۱۳۵۹، ج ۱، ص، ۶۷.
- ۲۴- همان مدرک، ص، ۶۴.
- ۲۵- روضه الصفاء، میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی، انتشارات علمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص، ۵۹۴.
- ۲۶- میرویس در سال ۱۱۲۱ هـ ق- ۱۷۰۹ میلادی با قتل گرگین حاکم ایرانی در قندهار قدرت را بدست گرفت و بعد از مرگ میرویس برادرش عبدالعزیز حاکم قندهار شد. محمود پسر میرویس، عمویش را در سال ۱۷۱۷ میلادی به قتل رسانید و در اوایل سال ۱۱۳۵ هـ ق اصفهان را گرفت. بعد از تسلط نادر افشار بر اصفهان در سال ۱۱۴۲ هجری قمری و کشته شدن اشرف، تسلط هفت ساله افغان ها بر اصفهان پایان یافت. رک از صفحات ۹۱ تا ۱۱۱ کتاب

- افغانستان و ایران، دکتر یوسف متولی حقیقی، چاپ اول ۱۳۸۳، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- ۲۷- همان مدرک، ص ۳۱۳.
- ۲۸- **عین الوقایع**، محمدیوسف ریاضی هروی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۶۹ شمسی، چاپ اول، صفحات ۲۳۸-۲۱۹.
- ۲۹- همان مدرک، ص ۲۳۷ و ۲۵۴.
- ۳۰- **سراج التواریخ**، ملافیض محمد کاتب هزاره، (بی نا) قم، ۱۳۷۰، ص ۶-۳۵۵.
- ۳۱- همان مدرک، ص ۳۹۹.
- ۳۲- **افغانستان و نوگرایی سیاسی**، اولیور وایت، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ص ۸۲.
- ۳۳- **شورای ائتلاف**، زمینه ساز اتحاد شیعیان افغانستان، جمعی از نویسندگان، مؤسسه ثقلین، ۱۳۷۸، تهران.
- ۳۴- **دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی (ره)**، مرکز مطالعات و تحقیقات علامه بلخی، نشر سنبله، مشهد، چاپ اول، خرداد ۱۳۸۱، ص ۱۹، و نیز افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۹۰.
- ۳۵- **افغانستان در سه دهه اخیر**، گروه پژوهش سینا، ناشر: مؤسسه فرهنگی ثقلین، تهران، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۹۶.
- ۳۶- همان مدرک، ص ۹۹.
- ۳۷- همان مدرک، ص ۱۰۳.
- ۳۸- همان مدرک، ص ۹۵.
- ۳۹- **نگاهی نوبه التقاط در جهان اسلام و افغانستان**، جمعی از نویسندگان افغانستان، مؤسسه فرهنگی ثقلین، تهران، چاپ اول تابستان ۱۳۷۷، ص ۲۰۸.
- ۴۰- همان مدرک، همان صفحه.
- ۴۱- قرآن، سوره حجرات، آیه ۱۳.
- ۴۲- قرآن، سوره روم، آیه ۲۴.
- ۴۳- **شورای ائتلاف**، زمینه ساز اتحاد شیعیان افغانستان، ص ۱۳۴.

- ۴۴- نگاهی نوبه التقاط در جهان اسلام افغانستان، ص. ۸۹ تا ۹۹ مراجعه شود.
- ۴۵- همان مدرک، ص. ۱۰۳ تا ۱۱۵ مراجعه شود.
- ۴۶- همان مدرک، ص. ۱۱۸ تا ۱۴۸ مراجعه شود.
- ۴۷- همان مدرک، ص. ۵۲۳
- ۴۸- طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، احمد رشید، مترجمان: اسدالله شفايي
 وصادق باقری، نشرهستی، چاپ اول ۱۳۷۹، ص. ۱۲۵.
- ۴۹- همان مدرک، ص. ۱۲۴.

مفسر